

امروز اولین روز حجاب آسیه است.  
او می‌داند، من هم می‌دانم.

ما خواهر هستیم.

مامان روسری صورتی‌رنگی را انتخاب می‌کند.  
مامان عاشق رنگ صورتی است.  
اما آسیه سرش را به نشانه‌ی مخالفت تکان می‌دهد.  
من دلیل مخالفتش را می‌دانم:

پشت ویتترین یک روسری آبی هست،  
روشن‌ترین آبی دنیا...  
وقتی به رنگ آبی این روسری خوب نگاه کنی،  
شبیه دریا و آسمانی است  
که بین آن‌ها هیچ فاصله‌ای نیست.





روز بعد، من منتظر آسیه می مانم.  
با کوله پشتی و کفش های برق برقی جدیدم،  
حس می کنم خیلی مهم شده ام.  
دلم می خواهد دور خودم بچرخم.



امروز بهترین و قشنگ ترین روز اول مدرسه است.



آسیه از خانه بیرون می آید. من دست از چرخیدن برمی دارم  
و می ایستم.